

بررسی نگرشهای متفاوت درباره حملات

تروریستی علیه غرب

دکتر رضا سیمبر، دانشگاه گیلان

شماره مقاله: ۱۱

چکیده:

مقاله حاضر کنکاشی درباره دیدگاههای مختلف راجع به علل بروز خشونت علیه دنیای غرب می‌باشد. رخداد ۱۱ سپتامبر به عنوان نقطه عطفی بنیادین در این موضوع محسوب می‌شود. در بسیاری از تحلیلها این رخداد ترجمان تقابل جهان اسلام و نظام غرب دانسته می‌شود که در سالهای اخیر نظام بین‌الملل را به شدت تحت تاثیر قرار داده است. دنیای غرب و به ویژه ایالات متحده آمریکا با متمسک قرار دادن این رخدادها و عمده کردن پدیده تروریسم در موضعی تهاجمی واقع شد و به واکنشی نظامی و خشونت‌آمیز علیه بسیاری از گروهها و کشورهای اسلامی دست زد که به نوبه خود عکس‌العملهایی را به وجود آورد. این کنش و واکنشهای متقابل موجب چرخه‌ای از خشونت در صحنه جهانی شده است که به نوبه خود صلح و امنیت بین‌المللی را به مخاطره انداخته است. بسیاری از مسلمانان در کشورهای غربی به همین بهانه مورد تعرض، بازجویی، تعقیب و تهمتهای گوناگون قرار گرفته‌اند.

نوشتار حاضر به بررسی پنج دسته از تحلیلها و دیدگاههای گوناگون در این باره می‌پردازد که عمدتاً از جمع‌بندی نوشته‌ها و نظرات ارایه شده در مطبوعات و مکتوبات غربی و بعضاً غیر غربی حاصل آمده است. این نظرات عبارتند از نظریه امپریالیسم، واکنش معکوس، کاهش نقش دولتها، اسلام‌گرایی و برخورد تمدنها که پس از توصیف و تشریح هریک، عمده انتقاداتی که بر آنها وارد است نیز مورد بررسی قرار می‌گیرند. ایده مقاله حاضر این است که تحلیلگران غربی نتوانسته‌اند به

یک رهیافت جامع و کامل درباره علل بروز خشونتها بپردازند. در عین حالیکه هرکدام از آنها می‌توانند گوشه‌ای از دلایل مربوط به وقوع این رخدادها باشند. مجموع این دیدگاهها می‌تواند توسط دانشگاهیان و صاحب‌نظران مورد استفاده قرار گیرد تا با ترکیب مناسب متغیرهای مختلف در رشته‌های گوناگون و مرتبط از آن برای توضیح چرایی وقوع خشونتها استفاده شود.

واژگان کلیدی: تروریسم، امپریالیسم، کاهش نقش دولتها، اسلام‌گرایی، برخورد تمدنها

مقدمه:

جهان غرب به ویژه ایالات متحده پس از رخداد ۱۱ سپتامبر، در جهان اسلام را مورد تهاجم خود قرار داد و بسیاری از مسلمانان در کشورهای غربی مورد تعرض و تهمتهای فراوان قرار گرفتند. در این راستا و در این میان خود نویسندگان غربی ایده‌های متفاوتی در توضیح چرایی رفتار آمریکا و جهان غرب ابراز نموده‌اند که می‌توان آنها را به پنج گروه مختلف تقسیم نمود.

نظریه اول را می‌توان دیدگاه امپریالیسم نامید. کنایه از امپریالیسم، اندیشه‌ای است که در آن اقدامات سلطه‌جویانه دنیای غرب به ویژه ایالات متحده آمریکا باعث ایجاد شکاف عمیق بین کشورهای توسعه یافته و کشورهای در حال توسعه شده است که در آن دنیای در حال توسعه بر اساس عملکرد امپریالیستی دنیای غرب هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ اقتصادی به حاشیه رانده شده است. در نتیجه این گروه معتقدند پدیده تروریسم و حملات ۱۱ سپتامبر زائیده این نابرابری و نارضایتی است. این نگرش بین دیدگاه ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک تفاوت قایل می‌شود. در دیدگاه امپریالیسم مبتنی بر ژئوپلیتیک، همکاری آمریکا و اسرائیل به ویژه حمایت متعصبانه آمریکا از تل آویو سبب خشم و انزجار اعراب مسلمان می‌شود اما در امپریالیسم مبتنی بر ژئواکونومیک، دلیل اصلی اتخاذ سیاستهای امپریالیستی توسط آمریکا اهداف اقتصادی مانند حفظ جریان نفت از منطقه خاورمیانه تلقی می‌گردد. البته پرواضح است که در بسیاری از موارد این دو دیدگاه به هم نزدیک هستند. در هر دو مورد کشورها بر اساس میزان

نقش آنها در ارتقای منافع ملی آمریکا مورد حمایت قرار گرفته، نادیده انگاشته شده یا مورد مخالفت و خصومت قرار می‌گیرند و در این باره هیچ معیار انسانی و بشری دیگری مورد لحاظ نمی‌باشد. سیاستهای ایالات متحده آمریکا نسبت به بسیاری از کشورهای اسلامی و به ویژه کشورهای منطقه خاورمیانه تأثیرات ذهنی بسیار منفی بر شهروندان این کشورها داشته است. بنابراین جای تعجب نخواهد بود که حملات خشونت‌آمیز علیه غرب را واکنشی قابل فهم از طرف ضعفا در مقابل اقویا بدانیم.

نظریه دوم معروف به نظریه واکنش معکوس است. بر اساس این نظر عملیات اطلاعاتی و سیاست خارجی آمریکا به طور ناخواسته دارای عواقب منفی خواهد بود. مدافعان این نظر در توضیح معتقدند که برخی از اعمال مشخص آمریکا و نه همه آنها به واکنشهای تروریستی منجر شده است. این گروه ضرورتاً هم عقیده طرفداران نظریه امپریالیستی نیستند اما در چارچوب بحث علت و معلول صرفاً برخی از سیاستها را علت بوجود آمدن برخی از اعمال خشونت‌آمیز علیه دنیای غرب و به ویژه ایالات متحده آمریکا می‌بینند.

نظریه سوم به کاهش نقش دولتها تاکید می‌کند مجموع عوامل جمعیتی، زیست محیطی، اقتصادی و سایر عوامل مشابه با یکدیگر رهیافتی را می‌سازند که بر اساس آن دلایل تضعیف و سقوط کشورها توضیح داده می‌شوند، کشورهایی که دچار بی‌نظمی، فساد، خشونت و اضمحلال اجتماعی هستند. از این منظر کشورهای بحران زده و یا رژیمهای ساقط شده مناسبترین بستر را برای بروز رفتار خشونت‌آمیز ایجاد می‌کنند. مضافاً اینکه روند جهانی شدن نیز مزید بر علت است و به طور کلی کشورها کم‌کم اقتدار خود را با افزایش قدرت بازیگران غیر دولتی و نیروهای فرامرزی از دست می‌دهند.

نظریه چهارم اسلام‌گرایی نامیده می‌شود که در آن بر ایدئولوژی گروههای اسلامی افراطی مانند القاعده تاکید می‌گردد. البته اینان معترفند که همه اسلام‌گرایان تروریست

نیستند و نیز همه تروریستها اسلام‌گرا نمی‌باشند. آنانی که اسلام‌گرایی را عامل اصلی حرکت‌های تروریستی می‌دانند ارتباط مستقیمی بین این دو می‌یابند و معتقدند که اسلام ذاتاً تفکری تهدیدکننده، آشوبگر و بحران‌آفرین است که خود را در تقابل با مدرنیته، سکولاریسم، غرب و دموکراسی می‌بیند. مضافاً اینکه حرکت اسلام‌گرایی جویای قدرت هرچه بیشتر است امری که نهایتاً به بی‌نظمی هرچه بیشتر در سطح دنیا منجر خواهد شد.

نظریه پنجم و آخرین نظریه برخورد تمدنهاست که بر اساس آن تمدنهای اسلام و غرب به طور گریزناپذیری دچار برخورد و تنازع خواهند شد و دلیل این امر نیز برخاسته از تفاوت‌های بنیادین بین این دو نوع تفکر دانسته می‌شود. از آنجائیکه طبیعت روابط اسلام و غرب متنازعانه است، رخدادی مانند ۱۱ سپتامبر نیز نشانه‌ای از یک جنگ طولانی و جدی در آینده می‌باشد. این مقاله ضمن توضیح بیشتر هر کدام از این نظریه‌ها، انتقاداتی که به آنها وارد می‌شود را نیز مورد مطالعه قرار می‌دهد.

نظریه امپریالیسم

امپریالیسم واژه پیچیده‌ای است که عمدتاً به نفوذ اقتصادی و ناشایست کشورهای شمال اطلاق می‌گردد و گاهی اوقات نیز از تعبیر استعمار نو درباره آن استفاده می‌شود. در این نظریه کشورهای غربی به سرکردگی آمریکا تمام تلاش خود را به عمل می‌آورند تا بر نهادهای مالی بین‌المللی در دنیا سلطه پیدا نمایند (Johnston, ۳۷۵: ۲۰۰۰). طرفداران این نظر را جنبشهای ضد جهانی شدن، منتقدان سیاست خارجی آمریکا در منطقه خاورمیانه و سایر جاها، حرکت‌های ملی‌گرایی در جهان سوم، مارکسیستها و سایر کسانی تشکیل می‌دهند که امپریالیسم را پروژه‌ای مستمر می‌دانند که اقدامات آن شبیه عملکرد استعماری است و شیوه‌های استیلاجویانه قدرتهای اروپایی، ژاپن و آمریکا در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم ادامه داده می‌شود (Hardt and Negri, ۱۵: ۲۰۰۰). این گروه غالباً کشورهای امپریالیستی را به خاطر

سیاستهای استثماری و تحقیر کشورهای جهان سوم محکوم می‌کنند و دلیل وقوع حوادثی مانند ۱۱ سپتامبر را عملکرد توسعه‌طلبانه امپریالیستی می‌دانند (Brewer, ۱۹۸۰: ۱۸-۳۲). در خاورمیانه امپریالیسم آمریکایی حول یک هدف اساسی شکل می‌گیرد و آن هم تصاحب و تسلط بر منابع ارزان و با ثبات نفت می‌باشد. به طور کلی امپریالیسم برای نیل به اهداف خود این منطقه تاریخی جهان را دچار آشوب، تنازع و خونریزی نموده است (berberoglu:۳۲). این گونه اتهامات نه تنها متوجه آمریکا و بریتانیا است بلکه رژیم اسرائیل را نیز مد نظر دارد. (Rodinson, ۱۹۷۳: ۴۳) به نظر این گروه اسرائیل خود گوشه‌ای از امپریالیسم جهانی است که دارای ماهیتی متجاوزانه و غاصبانه است. ایجاد دولت اسرائیل یک پروژه استراتژیک و ژئوپلیتیک از طرف کشورهای امپریالیستی است که با آن بتوانند کل منطقه خاورمیانه را پس از پایان دوره استعماری و بعد از جنگ دوم جهانی تحت سلطه خود قرار دهند. افراد مختلف در نظریه امپریالیستی به سراغ دلایل متفاوتی برای شکل‌گیری خشونت علیه دنیای غرب می‌روند. از این دیدگاه اعمال انتقام‌آمیز نتیجه عملکردهای خشن نظامی و امپریالیستی آمریکاست مانند جنگ خلیج فارس، حمله آمریکا به سودان، لیبی، اشغال افغانستان و عراق و همچنین کمک نظامی و اقتصادی به اسرائیل. مضافاً اینکه این حملات نشأت گرفته از نارضایتی نسبت به حمایت آمریکا از رژیمهای سرکوبگر در منطقه خاورمیانه و سایر جاها می‌باشد. این گونه رژیمها مورد حمایت قرار می‌گیرند چرا که امپریالیستها طرفدار حفظ وضع موجودند و به این ترتیب از دولتهای وابسته به انحاء مختلف پشتیبانی می‌کنند. حرکتهای ملی و مردمی که در مقابل این رژیمهای اقتدارگرا و مستبد ایستادگی می‌کنند مورد تعقیب، غضب و سرکوب قدرتهای امپریالیستی واقع می‌شوند. دو نمونه بارز در این باره دو رژیم سعودی و مصر هستند.

دلیل دیگر بروز خشونتها علیه غرب ابراز نارضایتی و انزجار در خصوص نابرابریهای اقتصادی بین کشورهای شمال و جنوب یا کشورهای توسعه یافته و کشورهای جهان سوم دانسته می‌شود، آن نابرابری که زائیده سیاستهای طراحی شده و ناعادلانه مبتنی بر جهانی شدن و سرمایه جهانی است نظامی که در آن فقرا، فقیرتر و ثروتمندان، ثروتمندتر می‌شوند. این حملات ابراز الگووار خشونت و تنفر علیه هژمونی آمریکا به عنوان یک نیروی استکباری تلقی می‌گردد.

عده زیادی از صاحب‌نظران این گروه حمایت متعصبانه آمریکا از اسرائیل را دلیل اصلی بروز خشونتها علیه دنیای غرب می‌دانند. حمایتی که تا کنون برای سالهای مدیدی ادامه یافته است و نفرت عمیقی در افکار عمومی مسلمانان و اعراب به وجود آورده است. این درحالی است که آنان هیچ افق روشنی را فراسوی خود برای پایان یافتن سرکوب فلسطینی‌های مسلمان نمی‌یابند (Jackson, 2001: 918-22). از نظر این گروه تا زمانی که میلیونها مسلمان چنین نفرتی را در سینه محبوس دارند طبیعی است که همواره دنیای غرب در خطر باشد. برای خیلی‌ها دردنیای اسلام حل چالش فلسطین، اصلی‌ترین مسئله دنیای اسلام تلقی می‌گردد. (Kamiya, 2001).

در همین گروه عده‌ای از سیاست‌دورویی و منافقانه آمریکا انتقاد می‌کنند. به نظر اینان آمریکای به ظاهر دمکراتیک هیچ اقدام جدی برای پیشبرد دمکراسی در منطقه خاورمیانه به عمل نیاورده است. مسلمانان شاهدند که چگونه آمریکای مدعی حقوق بشر و دمکراسی در مقام عمل منافقانه عمل می‌کند. (Fuller, 2001: 31-3). رویه مشابهی در مورد آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین نیز جریان دارد. طبیعی است وقتی آمریکا از رژیمهای غیر مردمی حمایت به عمل می‌آورد باید منتظر واکنش منفی آنان نیز باشد بنابراین بروز رفتارهای ضد امریکایی در جهان اسلام عمدتاً زائیده سیاستهای دوگانه آمریکاست (Said, 2001: 2).

عده دیگری نارضایتی را تنها به سیاستهای خاورمیانه‌ای آمریکا محدود نمی‌کنند و معتقدند که اقدامات نظامی و متجاوزانه آمریکا که جهانی نیز می‌باشد می‌تواند کامل‌کننده توضیح دلایل مذکور باشد (Zinn, 2001: 7-9). این در حالی است که اقدامات نظامی و ایجاد نظام سلطه به منظور حفظ تسلط اقتصادی و مالی نظام امپریالیستی به سرکردگی آمریکا انجام می‌گیرد و در یک تسلسل پیوسته به نظام نابرابری و بی‌عدالتی در دنیا منجر می‌شود امری که خود تخم نفرت و کینه را در اقصی نقاط دنیا خواهد کاشت. به عنوان نمونه در چنین نظام نابرابر جهانی، امروزه اغلب یک میلیارد مسلمان در فقر و گرسنگی زندگی می‌کنند اینان سوال می‌کنند چگونه می‌توان صلح و ثبات را در این دنیای نابرابر برقرار ساخت و انتظار وقوع خشونت را علیه دنیای غرب به انتظار نشست (Klare, 2001: 3-9). برای فهم رخداد ۱۱ سپتامبر، دنیای غرب هم باید به افرادی که چنین عملیاتی را انجام می‌دهند نگرست و از آن مهم‌تر باید به انگیزه‌ها و دلایلی که آنها را به این سمت و سو سوق داده است مدبرانه و عمیقانه نگاه کند (Chomsky, 2001: 21-25). در نظرات مشابه گفته می‌شود امروزه جهان اسلام خود را در موضع انفعالی و دفاعی می‌یابد و برای حفظ و ارتقای کرامت و موقعیت خود خواهان رویارویی با آمریکا به عنوان یک خصم می‌باشد، دشمنی که توطئه کرده با برنامه‌ریزی اسلام را از بین ببرد (Khashan, 2001: 21).

منتقدان دیدگاه امپریالیستی

علی‌الاصول منتقدان، استدلالات و مستندات ارایه شده در این دیدگاه را نمی‌پذیرند. مضافاً اینکه به ادعای اینان نفرت و خشم مطرح شده توسط مسلمانان علیه دنیای غرب، به این حد که گفته شده، جدی و خطرناک نیست اینان می‌گویند بن‌لادن و القاعده واقعاً اهمیتی به فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها نمی‌دهند و اگر هم با اسرائیل بد هستند به خاطر حاکمیت تفکر سکولار در آن و موقعیت برتر یهودیان در مقابل مسلمانان در یک سرزمین اسلامی است. کسی نمی‌تواند مدعی شود که اینها نگران

بررسی نگرشهای متفاوت درباره حملات ... ۱۰۳

موقعیت دمکراسی در کشورهای اشاره شده هستند. بلکه چون این رژیمها اسلامی نیستند و یا به اندازه کافی اسلامی عمل نمی‌کنند به آنها خصمانه می‌نگرند. آنها از اینکه آمریکا ضد دمکراتیک است نگران نمی‌باشند چون خودشان هم همانگونه‌اند. آنها از این خصم‌گین‌اند که آمریکا از دولتهای ضد اسلامی حمایت به عمل می‌آورد (Freedland, ۲۰۰۱:۳).

این گروه با تکیه بر گروه القاعده و بن‌لادن این نظر را که فقر و نابرابری دلیل بروز خشونت است را نیز رد می‌کنند. به نظر اینان در حرکت بن‌لادن انگیزه‌های اقتصادی وجود ندارد. آنها سوال می‌کنند چرا در قسمتهای دیگر دنیا که به شدت فقیرتر هستند روحیه ضد آمریکایی به وجود نیامده است این درحالی است که اعضای گروه القاعده عمدتاً از افراد ثروتمند و متمول می‌باشند. اینان معتقدند اگر چه ممکن است مسلمانان از دولت آمریکا متنفر باشند اما این احساس نمی‌تواند به حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر مرتبط باشد. به نظر اینان اگر چه تنازع اسرائیل و فلسطین برای دو طرف حایز اهمیت است اما تنها از ارزش نمادین درباره مسایل و مشکلات سیاسی و اقتصادی در منطقه برخوردار است. در واقع دولتهای عرب برای گمراه کردن افکار عمومی و سرپوش گذاشتن روی مشکلات، کم‌کاری‌ها و تقصیرات خود از تنازع فلسطین بهره‌برداری یا به عبارت بهتر سوء استفاده می‌کنند. از طرف دیگر این تنازع وسیله‌ای برای دور کردن افکار عمومی از شکستهای داخلی در حکومت‌ها و جوامع عربی است. این درحالی است که برخی دیگر از منتقدین اصرار دارند براینکه حمله گروههای اسلامی شورش علیه نهادهای امپریالیستی نیست بلکه تهاجم اسلام علیه سکولاریسم و مدرنیسم است (Levin, ۲۰۰۱:۵) و سرانجام این نکته را باید اضافه نمود که پس از رخداد ۱۱ سپتامبر بسیاری از گروههای اسلامی و نویسندگان مسلمان بر اساس تئوری توطئه، استدلال می‌کردند که ۱۱ سپتامبر خود حاصل برنامه‌ریزی عامدانه مشترک آمریکا و یهودیان بوده است و مدعی هستند که در این حملات هیچ

یهودی کشته نشد و قبل از حمله به ۴۰۰۰ یهودی که در مرکز تجاری جهانی کار می‌کردند هشدار داده شد تا به سرکار نروند. این ایده در بسیاری از کشورهای مسلمان تاکنون مطرح و منتشر شده است و طرفداران زیادی دارد (Ajami, ۲۰۰۱: ۲).

نظریه واکنش معکوس

در ادبیات نوشتاری غرب پس از رخداد ۱۱ سپتامبر اصطلاح واکنش معکوس رایج شد (Foden, ۲۰۰۱: ۱۰-۱۱) این اصطلاح ریشه در اقدامات سازمان جاسوسی سیا دارد که به عواقب ناخواسته حاصل از عملیات اطلاعاتی اطلاق گردید. اما امروز فراتر از عواقب ناشی از عملیات اطلاعاتی محسوب می‌شود و به نتایج ناخواسته‌ای گفته می‌شود که نتیجه سیاست خارجی آمریکا در دنیاست و شامل اموری است که از دید افکار عمومی آمریکا مخفی نگه داشته می‌شوند (Idem, ۲۰۰۰: ۱۹) بینارت در تعریف این اصطلاح می‌گوید در دیدگاه کلی این سیاست خارجی ما نیست که دشمن می‌آفریند بلکه به طور موردی دشمنان آفریده می‌شوند. وی اضافه می‌کند که ما به کمک مالی و آموزش افرادی می‌پردازیم که بعداً خودشان به ما حمله می‌کنند (Beinart, ۲۰۰۱: ۹-۱۴). به نظر اینان سازمان جاسوسی سیا، اسامه بن‌لادن و سایرین را پرورش داد و سپس همانها به آمریکا حمله کردند (Scheer, ۲۰۰۱: ۸).

جانسون مدعی است که این اصطلاح از عملیات آژاکس مصطلح شد، عملیاتی که در آن سازمان سیا دولت ملی دکتر محمد مصدق را در سال ۱۹۵۳ از قدرت برکنار نمود (Johnson, ۲۰۰۱: ۱۷). این عملیات موفق آمریکایی‌ها باعث شد تا شاه به عنوان رژیم سرکوبگر در ایران به قدرت باز گردد. اینان معتقدند که حاصل این عملیات، وقوع انقلاب اسلامی در ایران بود که به اصول‌گرایی اسلامی مشروعیت بخشید. بوزید معتقد است که این عملیات کل تحولات خاورمیانه معاصر را متأثر نمود (Bouزيد, ۲۰۰۱: ۳). اگر عملیات سازمان سیا نبود کودتایی در کار نبود؛ رژیم سرکوبگری به قدرت نمی‌رسید؛ انقلاب اسلامی در ایران برپا نمی‌شد؛ تجاوز عراق به

ایران شکل نمی‌گرفت؛ جنگ خلیج واقع نمی‌گردید و دیگر نیازی به پایگاه نظامی در سعودی نبود؛ بن‌لادنی به وجود نمی‌آمد و نهایتاً رخداد ۱۱ سپتامبر نیز اتفاق نمی‌افتاد. از دیدگاه مسلمانان دنیا در کنار بسیاری از غیر مسلمانان سخنان دولت آمریکا درباره حقوق بین‌الملل و حقوق بشر کاملاً بی‌معنا، منافقانه و دروغ به نظر می‌آید. همین نویسنده به کمکهای مختلف آمریکا به مجاهدین افغان در خلال جنگ سرد اشاره می‌کند و اینکه چگونه از میان همانها افرادی پیدا شدند که در رخداد ۱۱ سپتامبر نقش آفرینی نمودند. وی معتقد است که عملیات مشابه بدون آگاهی افکار عمومی آمریکا اما به هزینه مردم مخفیانه انجام می‌شود ولی نهایتاً این شهروندان بیگناه و بی‌اطلاع آمریکایی هستند که باید هزینه‌های مربوط را در خشونت‌های انتقام‌جویانه با جان و مال خود پردازند. با حمایت‌های مختلف آمریکا و سایر متحدان غربی به مجاهدان افغانی در خلال سالهای متمادی باعث شد تا افغانستان محل تجمع بسیاری از گروه‌های اسلامی از سایر کشورها شود. آنها در این ارتباطات قدرت یافتند و سرانجام کار، خود ایالات متحده را نشانه گرفتند. جانسون معتقد است که حضور نظامی گسترده آمریکا در بسیاری از کشورهای جهان علیرغم پایان جنگ سرد به واکنش‌های منفی و خشونت‌آمیز دیگری منجر خواهد شد.

همانطوریکه مشخص است نظریه واکنش معکوس فاقد چارچوبه تئوریک لازم برای تحلیل مسایل بوده و فقط به موردها به شکل توصیفی نگاه می‌کند و در صدد است که به این ترتیب چرایی شکل‌گیری پدیده خشونت علیه غرب را توضیح دهد. منتقدان نظریه از همین موضوع استفاده می‌کنند و همان موردهای توصیف شده را مورد انتقاد قرار می‌دهند مثلاً در مورد افغانستان گفته می‌شود که شکل‌گیری حرکت بن‌لادن و سایر گروه‌های مبارز در آنها به خاطر اقدامات فعال آمریکا نبوده بلکه بر عکس به دلیل عدم اقدام کافی و لازم از طرف آن بوده است. آمریکا پس از عقب‌نشینی شوروی چنان بی‌تفاوت و بدون عمل باقی ماند که همه امور را به دست پاکستان و عربستان

سعودی سپرد و اینطور شد که زنجیره امور از دست آن خارج گردید (Rubin, ۱۹۹۹: CNN). نکته حایز اهمیت دیگر درباره این دیدگاه این است که خود را صرفاً به یک سری محدود از روابط علت و معلولی منحصر می‌کند و سایر عوامل محیطی مانند دلایل ژئوپلیتیک، اقتصادی و سیاسی دیگر را که می‌توانند در توضیح چرایی رخدادها موثر باشند، نادیده می‌انگارد. به عنوان نمونه نمی‌توان کلیت رفتار آمریکا در نهضت ملی شدن صنعت نفت با کمک به مجاهدین افغانی را خارج از دلایل ژئوپلیتیک مختص به آن دوره که در قالب جنگ سرد شکل می‌گرفت به فراموشی سپرد یا آنان را کم اهمیت تلقی نمود. این نظریه بدون بسط شایسته مباحث اقتصادی و نظامی مربوط به زمان و مکان وقوع رخدادها در خیلی از موارد ساده انگارانه به نظر می‌رسد.

نظریه کاهش نقش دولت

این نظریه هم به عنوان یک عامل مستقل و هم به عنوان ترکیبی با عوامل دیگر برای توضیح شکل‌گیری خشونت علیه غرب مورد استفاده قرار می‌گیرد. دولت‌های ضعیف و رو به شکست آمیخته با فساد و فاقد نهادهای قانونی قدرتمند نمی‌توانند فرصت‌های لازم اقتصادی و اجتماعی را برای شهروندان خود ایجاد کنند نتیجه آن خواهد بود که بستر مناسبی برای نارضایتی و حمایت از تروریسم در آنها به وجود می‌آید که به نوبه خود باعث شکل‌گیری گروه‌های تروریستی خواهد شد. در این تئوری دنیای عرب به عنوان یک مصداق بارز و عملی مورد استفاده قرار می‌گیرد که در آن حکومت‌های ناتوان و استبدادی نمی‌توانند اسباب رضایت خاطر مردم را فراهم سازند و این خود باعث روی آوردن مردم به ایدئولوژی‌های افراطی و خشونت‌آمیز می‌شود (Bergen, ۲۰۰۲: ۲۳۵).

پدیده شکست دولت‌ها امری مرتبط به ترکیب عوامل مختلفی مانند مشکلات اقتصادی، دولت‌های ضعیف، دلایل جمعیتی و حتی در برخی از موارد عوامل زیست

بررسی نگرشهای متفاوت درباره حمله ... ۱۰۷

محیطی دانسته می‌شود. کاپلان از مهمترین مدافعان صاحب نام این نظریه معتقد است که تغییرات جمعیتی، تخریب محیط‌زیست، دستیابی به سلاح و فساد بوروکراتیک، اصلی‌ترین عوامل شکست دولتها، افزایش پدیده مهاجرت و نهایتاً شکل‌گیری تنازعات خشونت‌آمیز محسوب می‌شوند (Kaplan, ۱۹۹۴: ۱۳).

اندیشه دیگری در چارچوب همین نظریه کاهش نقش دولتها را پدیده‌ای عمومی و مربوط به همه کشورها می‌داند که حاصل قدرت گرفتن بازیگران غیر دولتی است. این استدلال حاصل رهیافتی است که بر تاثیر روند جهانی شدن در نظام بین‌الملل تاکید عمده‌ای دارد (Van Creveld, ۱۹۹۱: ۷). کشورها در انحصاری نمودن خشونت در ارکان قدرت در حال شکست هستند و پررنگ شدن پدیده تروریسم خود یکی از دلایل این مدعاست. به عنوان نمونه، گروه القاعده به یک سازمان غیر دولتی یا یک شرکت فرامرزی تشبیه می‌شود که حاصل تغییرات نظام بین‌المللی متأثر از جهانی شدن است. این گروهها از شرایط موجود در جهانی شدن مانند ضعف دولتهای مدرن غربی در کنترل مرزها و مهاجرت استفاده می‌نمایند (Smith, ۲۰۰۲: ۳۴). گروه القاعده محصول یک دنیای فرامرزی است که در دهه ۹۰ میلادی به وجود آمد. به نظر اینان بدون اینترنت، تلفنهای ماهواره‌ای، مسافرتهای ارزان و سریع، بن‌لادنی بوجود نمی‌آمد. بن‌لادنیسم به وسیله جهانی شدن شکل گرفت و خود پاسخی به پدیده جهانی شدن بود (Hoffman, ۲۰۰۲: ۲).

منتقدین این نظریه، اصرار دارند که کماکان اصلی‌ترین مؤلفه قدرت در نظام بین‌الملل ملت - کشورها هستند که با تهدید مهمی از طرف بازیگران غیر دولتی مواجه نمی‌باشند آنان نمی‌توانند به عنوان یک تهدید امنیتی جدی مطرح باشند (Gunaratna, ۲۰۰۱: ۴-۵). البته برخی معتقدند که روند جهانی شدن قدرت دولت را در برخی از جنبه‌ها افزایش و برخی جنبه‌ها را کاهش داده است اما با این وجود باید خاطر نشان ساخت اگر چه همواره قدرت و حاکمیت دولتها توسط تغییرات

فن‌آوری و روندهای جهانی شدن در معرض تهدید قرار گرفته است اما در عین حال دولت‌ها نیز بدین وسیله دارای توانایی‌های بیشتری برای مدیریت موضوعات مربوط و مرتبط شده‌اند (Krasner, ۲۰۰۱: ۲۰-۲۹).

برخی از تحلیلگران معتقدند کشورهای ضعیف مانند سومالی و افغانستان بستر سیاسی لازم را برای سازمانهای تروریستی مهیا می‌کنند تا در آنها به آموزش و تجهیز نیروهای خود بپردازند. آفریقا مهیاترین سرزمین برای پرورش تروریسم است. سازمانهای تروریستی از موقعیت ضعیف مرزها و ضعف قانون و نهادهای قضایی و امنیتی استفاده نموده تا پول و نیروی انسانی واصله را تهیه نموده و به جاهای مختلف دنیا کسپیل دارند. در این راستا از جمعیت فقیر با تعصبات فکری و مذهبی بیشترین استفاده به عمل آورده می‌شود (Rasperry, ۲۰۰۱: ۲۱).

نکته دیگر در این نظریه این است که کاهش نقش دولت‌ها پدیده‌ای عمومی است و فقط منحصر به کشور یا گروه خاصی از کشورها نیست بنابراین نمی‌توان از آن به عنوان یک متغیر توضیح دهنده کامل استفاده نمود. این متغیر به همراه عوامل دیگر و در شرایط ویژه‌ای شاید در برخی از پدیده‌های تروریستی و خشونت‌آمیز توضیح دهنده باشد. در ۶ مارس سال ۲۰۰۲ کوفی عنان دبیرکل سازمان ملل متحد تروریسم را حاصل مجموعه‌ای از مسایل و چالش‌ها می‌بیند مانند حاکمیت‌های ضعیف و نامناسب، سیاستمداران فرصت‌طلب، رهبران نظامی‌گرا و فقر (Crosste, ۲۰۰۲: ۶-۹). در خیلی از این کشورها تروریستها این امکان را می‌یابند که از خلال تاسیس نهادهای خیریه، سازمانهای غیر دولتی و مدارس فعالیت‌های خود را سازماندهی و منسجم کنند (Fritsch, ۲۰۰۱: ۱).

نظریه اسلام‌گرایی

عمدتاً غریبها در یکی از رایجترین تحلیلها که درباره علل گسترش خشونت علیه غرب مطرح می‌شود آن را ناشی از بالاگرفتن روحیه نظامی‌گری در جهان اسلام تلقی

بررسی نگرشهای متفاوت درباره حملات ... ۱۰۹

می‌کنند (Thayer, ۲۰۰۱: ۲۰). اینان می‌گویند که طراحان و کارگزاران این حملات غالباً مردم جوان و مسلمان هستند. اینان به گروههایی مثل القاعده، گروههای افراطی وهابی، حرکت‌های اسلامی خشونت‌آمیز و سلفی اشاره می‌کنند و معتقدند این گروهها فقط خودشان را قبول دارند و حتی سایر گرایشهای موجود در جهان اسلام را مردود دانسته و منحصرأ تفسیر محدود و خاص خود را از اسلام و قرآن مقبول می‌دانند (Marquand, ۲۰۰۱: ۱۰).

در سالهای گذشته راجع به اسلام‌گرایی به کرات در مکتوبات غربی مطالب گوناگونی به نگارش در آمده است که چند بحث راجع به آنها مطرح است، اول اینکه اغلب آثار دانشگاهی تاکید می‌کنند که اسلام‌گرایی زائیده پدیده رشد دین اسلام است. بسیاری معتقد هستند که اسلام‌گرایی خود یک ایدئولوژی سیاسی مستقل است که ظاهراً به یک دین و مذهب ارتباط دارد (Tibi, ۱۹۹۸: ۷۱-۷۲). البته حال چه حرکت اسلام‌گرایی حاصل خود اسلام باشد یا به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی مستقل مطرح گردد، موضوع خشونت به آموزه‌های مذهبی خود اسلام مربوط نیست.

برخی از تحلیلگران در توضیح ریشه‌های اسلام‌گرایی آن را یک نوع حرکت احیاگرانه تلقی می‌کنند که به دلیل شکست جنبشهای ملی‌گرای سکولار در خاورمیانه شکل گرفته و رشد کرده است. اندیشه اسلام‌گرایی به عنوان یک ایدئولوژی جانشین برای مدل‌های توسعه و اندیشه‌های سیاسی غرب مطرح شده است در حالی که حرکت احیاگرانه در مناطق مختلف جغرافیایی شکل گرفته‌اند اما دارای یک سری از خصیصه‌های مشترکند. این اعتقاد اساسی در آنها مطرح است که نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مبتنی بر ارزشهای غیر دینی مضمحل شده است و نظام غربی نیز دیگر کارآیی ندارد و جهان اسلام باید که هویت خود را تقویت کند تا به عنوان یک ایدئولوژی مستقل و راه حل اساسی برای مسایل جامعه و حکومت مطرح شود و اسلام می‌رود که با اقتدار جایگزین مکاتب سوسیالیسم، کاپیتالیسم و ملی‌گرایی شود

(Esposito, ۱۹۹۹: ۳۹-۴۷). در این دیدگاه هم نظام سرمایه‌داری و هم نظام مارکسیستی مطرود دانسته می‌شوند.

البته عده دیگری معتقدند که اسلام‌گرایی و دمکراسی قابلیت انطباق دارند و اسلام دارای یک دیدگاه جهان‌گرایانه است که می‌تواند تامین‌کننده نظم جهانی باشد. البته چنین دیدگاهی به دنبال ایجاد نظم جهانی اسلامی است و بنابراین چنین تنازعی در چارچوب اندیشه برخورد تمدن‌ها نیز نگریسته می‌شود. اسلام‌گرایان سه سوال عمده را مطرح می‌کنند: چه کسی با جهان اسلام این کار را کرد؟ چه چیزی اشتباه بود؟ و اینکه چگونه می‌توان راه خطای گذشته را تصحیح نمود (Lewis, ۲۰۰۱: ۴۲-۵۱). گروه‌هایی مثل القاعده دارای جوابهای روشنی هستند: آمریکا بعنوان «رهبر صهیونیستهای جهان» به همراه رژیمهای مزدور دست به مواجهه با جهان اسلام زده است که باید با این امر مقابله نمود. بنابراین می‌توان نبرد بن‌لادن با آمریکا را به عنوان یک تلاش سیاسی که با تفسیر شخصی وی از اسلام همراه بوده دانست؛ برداشتی که شدیداً مبتنی بر وهابیت و سلفی‌گرایی است. مصریها به ویژه سید قطب نیز تأثیرات زیادی روی تفکرات القاعده داشته‌اند (Hourani, ۱۹۹۱: ۶۹-۲۱). اما این نظریه نیز با انتقادهایی مواجه است؛ اول اینکه خیلی از گروههای اسلامی این خشونت‌ها را محکوم کرده‌اند و حتی القاعده توسط خیلی از مجامع اسلامی گروه غیر اسلامی شناخته شده است (Afifi, ۲۰۰۱: ۲). مضافاً اینکه عده‌ای نیز آنرا عامل خود کشورهای غربی می‌دانند تا به وسیله آن اسلام را بدنام کنند. عده‌ای دیگر، حملات خشونت‌آمیز مانند ۱۱ سپتامبر را عمدتاً یک پدیده سیاسی به عنوان واکنشی در مقابل آمریکا به عنوان یک نیروی امپریالیستی می‌دانند. بنابراین این حرکت یک حرکت اسلامی نیست و در رده سایر حرکت‌های سیاسی مشابه قرار می‌گیرد به اعتقاد اینان بن‌لادن یک فرد مذهبی نیست بلکه یک فعال سیاسی است (Roy: ۱۱-۱۳). عده‌ای از تحلیلگران غربی بر این موضوع تأکید دارند که اسلام‌گرایان افراطی نه تنها در مقابل سکولاریسم و

دولتهای سکولار قرار می‌گیرند بلکه در مقابل اسلامگرایان میانه‌رو و متعادل نیز قرار دارند. چرا که بسیاری از گروههای فکری در جهان اسلام افراطی‌گری و خشونت را شدیداً طرد می‌کنند (Hitchens, ۲۰۰۱: ۵-۹). برخی دیگر تاکید می‌کنند برای توضیح چرایی خشونت‌ورزی برخی از گروههای اسلامی باید به مطالعه مجموعه‌ای از عوامل، فرهنگی، مذهبی، تاریخی، سیاسی، و روانی، وابسته به موضوع دست زد (Rushdie, ۲۰۰۱: ۳). عده دیگری معتقدند که برای فهم دقیق دلایل وقوع خشونتهای امروز علیه نظام غرب باید که تعامل بین سیاست خارجی آمریکا و دنیا اسلام را به خوبی مورد مطالعه مجدد قرار داد (Hoodbhoy, ۲۰۰۲: ۱۳-۱۵). دسته دیگری از تحلیلگران اصرار دارند که عمدتاً خشونتها زائیده سیاستهای آمریکا و دولتهای عربی است تا اینکه حاصل ایدئولوژی سیاسی گروههای تروریستی باشد (Friedman, ۲۰۰۱: ۱۱). گروههایی مثل القاعده، رژیمهای عرب اسلامی را وابسته به دولت آمریکا می‌دانند که خائن به جهان اسلام هستند (Doran, ۲۰۰۱: ۲۲).

به طور کلی می‌توان گفت در بسیاری از تفسیرهای تحلیلگران غربی به نقش اسلام‌گرایی در حمله‌های خشونت‌آمیز علیه غرب تاکید می‌شود در عین حال که ریشه‌های مختلفی در این دیدگاه ارایه می‌گردد. نکته قابل تاکید این است که به هر حال اسلام‌گرایی به هر معنایی که در نظر گرفته شود، ژئوپلیتیک جهانی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و تعامل و تقابل آن با سایر عوامل جهانی می‌تواند شکلی جدید را در برخی از ابعاد ژئوپلیتیک در سطح نظام بین‌الملل به وجود آورد.

نظریه برخورد تمدنها

در این نظریه که گسترده‌تر از نظریه قبلی است، ریشه خشونتها در چارچوب یک منازعه تاریک بین اسلام و غرب دیده می‌شود. به نظر هانتینگتون ضمن مردود دانستن سایر علل و عوامل، به نقش و بازیگری فرهنگ در کنار سایر متغیرهای اشاره شده رجحان و برتری داده می‌شود. از دیدگاه مدافعین این نظریه رخداد ۱۱ سپتامبر و

القاعده نماد تنازع اجتناب ناپذیر بین غرب و اسلام است. اینان می‌گویند مسئله بنیادین برای غرب، اصول‌گرایی اسلامی نیست بلکه خود اسلام است (Huntington, ۱۹۹۷: ۱۲-۵۳). اما در مقابل عده‌ای نظریه هانتینگتون را «دروغی» بیش نمی‌دانند به نظر اینان اعتراض گسترده جهان اسلام به شکل اعتراض‌های خیابانی علیه حرکتهای تروریستی، همکاری کشورهای اسلامی «در جنگ علیه ترور» و همچنین تکرار این ادعا که در سیاستهای غرب نسبت به تروریسم قدرتهای غربی مابین اسلام و تروریسم انفکاک قایل هستند نشان می‌دهد که نظریه هانتینگتون «دروغی» بیش نیست. آکاریا می‌گوید واکنش مردم در کشورهای اسلامی نشان داد که موضوع برخورد تمدنهای اسلام و غرب نیست. دولتهای اسلامی از سعودی تا پاکستان و از ایران تا اندونزی همه القاعده را محکوم نموده و عمل خشونت‌آمیز آن را تقبیح کرده‌اند. همه این کشورها تمشیت بر اساس موازین شناخته شده جهانی و اصول مدرن حاکم بر روابط بین کشورها را مقدم بر حرکتهای فرامرزی مذهبی و هویت‌های فرهنگی دانسته‌اند (Acharya, ۲۰۰۲: ۸). به نظر این گروه موضوع تنازع بین تمدنها نیست بلکه موضوع اصلی تنازع بین قدرت و منافع است. حتی عده‌ای در مورد ۱۱ سپتامبر آن را در چارچوب نظریه برخورد تمدنها نمی‌بینند بلکه آنرا حمله یک گروه افراطی تروریستی به جامعه مدنی آمریکا تلقی می‌کنند که ممکن است در هر جای دیگر دنیا اتفاق بیفتد (Yomiuri, ۲۰۰۱: ۱). همچنین هانتینگتون دولتهای غیر دموکراتیک و نارضایتی داخل آمریکا را نیز از عوامل شکل‌گیری ۱۱ سپتامبر تلقی می‌نماید. عده دیگری بر خلاف نظریه هانتینگتون که غرب را در موضع دفاعی در مقابل اسلام می‌بیند معتقدند که اسلام در موضع دفاعی مقابل غرب قرار گرفته است و حتی گروههایی مانند القاعده که عملاً دست به اقدام زده‌اند چنین تصویری بر ایشان ایجاد شده است (Rieff, ۲۰۰۱: ۳) به نظر برخی از این گروه خطرناکترین دشمنان اسلام، اسرائیل و آمریکا نیستند بلکه باید زندگی و فرهنگ غربی را عمده‌ترین

چالشهای علیه اسلام دانست (Osama ben Laden, ۱۹۹۸:۶) اینان می‌گویند اندیشمندانی مانند سید قطب و افراطیونی مانند بن‌لادن و سلفی‌ها، تمدن غرب را در همه زمانها و در همه شرایط خصم مسلمانان و خود اسلام می‌بینند. اسلام و غرب در یک تنازع طولانی مدت در یکدیگر قفل شده‌اند و دنیای معاصر که در آن غرب بر دنیا سلطه پیدا کرده است یکی از تاریک‌ترین برهه‌های تاریخ حیات اسلام محسوب می‌شود. بنابراین عده‌ای سعی می‌کنند جنگ غرب علیه تروریسم را به جنگ غرب علیه اسلام یا بالعکس تعبیر نمایند (Stone ۲۰۰۲:۱). عده‌ای نیز معتقد هستند نظریاتی مانند نظریه هانتینگتون هرچه بیشتر مسلمانان را در موضع دفاعی در مقابل غرب قرار داده است که این موضوع صلح و امنیت جهانی را به مخاطره می‌اندازد (Achenbach, ۲۰۰۱: ۱۷). بر اساس افکار عمومی و نظر سنجی، بسیاری از مسلمانان احساس می‌کنند که دنیای غرب فاقد احترام لازم برای ارزشهای غربی و اسلامی است و با جامعه اسلامی به شکل نامناسبی برخورد می‌شود این در حالی است که آمریکا در میان کشورهای غربی بدترین موقعیت را در میان مسلمانان داراست اما علیرغم این نفرت اغلب گروههای اسلامی تروریسم را محکوم کرده‌اند و استفاده از آن را غیر قابل توجیه دانسته‌اند.

تجزیه و تحلیل نظرات و تاثیرات آن در عرصه سیاست‌گذاری

هر یک از نظریات اشاره شده به توضیح قسمتی از دلایل مربوط به وقوع خشونتها علیه دنیای غرب اشاره کرده‌اند. به عنوان نمونه در توضیح نظریه امپریالیستی گفته می‌شود که برخی از استراتژی‌های سیاسی و اقتصادی آمریکا در جهان اسلام بهانه لازم را به دست جنبشهای اسلامی داده است. به طور اخص تری نظریه واکنش معکوس نشان می‌دهد که چگونگی برخی از اقدامات کوتاه مدت که به خاطر ارتقای منافع ملی آمریکا انجام می‌گیرد می‌تواند شرایط مناسبی را برای توسعه سازمانهای تروریستی مانند القاعده فراهم سازد. اگر چه این نظریه و هم نظریه امپریالیسم تا حدی توضیح

دهنده برخی رخدادها است اما به مشکلات و نارسایی هایی که در بین کشورهای خاورمیانه وجود دارد اشاره ای نمی کند. به عبارت دیگر چنین توضیحاتی عوامل درونی را در محاسبات سیاسی گروههای مهاجم کم اهمیت تلقی می نماید.

هر دو نظریه امپریالیسم و واکنش منفی به نقش عوامل تاثیرگذار در میان گروههای تروریستی توجه نمی کنند، به عبارت دیگر آنان از انگیزه های داخلی و محاسبات سیاسی حمله کنندگان چشم پوشی نموده و اقدام آنان را تنها یک "واکنش" دانسته و آنرا برخواسته از منافع خودشان قلمداد نمی کنند. هم رد کردن کامل این دو نظریه و هم پذیرش بدون چون و چرای آنها به فرضیه هایی مختلف در میان سیاستگزاران آمریکایی منجر خواهد شد. اگر کاملاً آن را بپذیرند، مداخله آمریکا در امور مختلف جهان بویژه جهان اسلام مطرود دانسته می شود و اگر رد شود حملات تروریستی زاینده ضعف آمریکا در مداخله تلقی می گردد تا اینکه حاصل برخوردهای امپریالیستی و سلطه طلبانه دانسته شود. به عبارت دیگر امپریالیسم و سیاستهای هژمونی آمریکا تاثیر کمتری را نسبت به تاثیرگذاری اسلام گرایی در وقوع خشونت علیه غرب خواهد داشت. این اعتقاد می تواند منجر به اتخاذ سیاستهای پرننگ و مداخله جویانه ای منتهی شود که اگر چه باعث بازدارندگی کوتاه مدت تروریسم شود اما احتمالاً به بالا گرفتن خشم و نفرت هرچه بیشتر جهان اسلام از آمریکا منتهی می شود، اما اقدام سیاستمداران آمریکایی را در یک دنیای جهانی شده می بینند که سیاستهایشان دارای تاثیرات زیادی در سطح بین المللی خواهد بود.

نظریه کاهش نقش دولتها تاکید می کند بوروکراسی های شکست خورده و دولتهای فاسد هم ایجاد کننده نارضایتی و هم خلاء قدرت اند که بستر مناسبی را برای فعالیتهای تروریستی ایجاد می کنند این رهیافت فکری با انتقادهای زیادی مواجه است عده ای به دولتهایی اشاره می کنند که شدیداً مشکل دارند اما موجد حرکت های تروریستی نبوده اند مضافاً دولتهای مدرن و موفق وجود دارند مانند آمریکا، فرانسه و انگلستان که در آنها

حرکتهای تروریستی شکل گرفته‌اند. این نظریه نیز دارای تأثیراتی بر سیاستگذاری است، یکی از مهمترین آنها این است که اگر کشورهای روبه شکست بسترهای مناسب را برای حرکتهای تروریستی به وجود می‌آورند بنابراین کشورهای پیشرفته و ثروتمند باید به آنها کمک کنند تا چنین اتفاقی نیافتد.

در نظریه اسلام‌گرایی علاوه بر اینکه به نارضایتی در جهان اسلام و عصبانیت و نفرت مسلمانان نسبت به آمریکا اشاره می‌شود به سایر عوامل و زمینه‌ها مانند روند تاریخی توسعه اسلام و تنازعات سیاسی داخلی در جهان اسلام و عقاید شخصی و فردی گروههای اسلامی نیز مد نظر قرار می‌گیرند. البته اسلام دارای یک تاریخ غنی از حرکتهای احیاءگرای و اصولگرایی است. اما پر واضح است که همه مسلمانان تروریست نیستند و به دنبال جهاد جهانی نمی‌باشند. با این وجود غریبها مدعی هستند که نمی‌توان تهدید برخاسته از طرف برخی از گروههای اسلامی را کم اهمیت تلقی نمود. به نظر این گروه در بدترین حالت، اسلام‌گرایی یک تفکر توسعه‌طلب است که نه تنها به دنبال ساقط نمودن رژیمهای میانه‌رو بلکه نهایتاً رژیمهای سکولار دمکراتیک و غربی را نیز هدف قرار می‌دهد. غرب مدعی است که با چنین گروههایی نمی‌توان به مذاکره نشست و آمریکا نیز به تنهایی نمی‌تواند با آنها مقابله کند.

در نظریه برخورد تمدنها، دو نکته مهم مطرح است. اولاً به اهمیت تاریخ و فرهنگ در فهم نفرت دنیای اسلام نسبت به غرب تاکید می‌شود، اما با این وجود مهمتر از همه در این دنیای پیچیده از ارتباطات سریع و آنی است که تئوری‌های ساده به تئوری‌های خطرناکی تبدیل می‌شوند. ایدئولوژی که توسط رهبران گروههای خشونت‌طلب به عنوان انگیزه حرکت و بسیج مردم مورد استفاده قرار می‌گیرند به تنازعات جدیدی شکل می‌دهند. رخدادهای آینده مانند مداخله غرب در خاورمیانه یا وقوع رخدادهای تروریستی مانند ۱۱ سپتامبر به قطب‌بندی هر چه بیشتر دنیای اسلام و دنیای غرب منجر خواهد شد و صحنه آماده تنازع واقعی برخورد بین تمدنها می‌شود.

نتیجه گیری

بروز حملات خشونت‌آمیز علیه غرب مانند رخداد ۱۱ سپتامبر را نمی‌توان منحصرأ با استفاده از یکی از این رهیافتها توضیح داد. بلکه هر کدام از این تئوریا در شرایط زمانی و مکانی مشخص وجهه و جلوه بیشتری پیدا می‌کنند. هر کدام از این رهیافتها می‌توانند قسمتی از واقعیت را توضیح دهند. خود نظریه اسلام‌گرایی نباید در خلاء دیده شود بلکه باید در ارتباط با پدیده امپریالیسم معاصر مرتبط شده و توضیح داده شود. تلاش جامعه اسلامی در دنیا برای انسجام فکری و عملی و تلاش مسلمانان برای مقابله با تهاجم فکری و فیزیکی غرب در چارچوب نظریه برخورد تمدنها به خوبی تبیین می‌شود. بدون تردید نظریه واکنش منفی نظریه مناسبی برای توضیح برخی از رخدادها مانند ۱۱ سپتامبر است. به علاوه نظریه کاهش نقش دولتها نیز می‌تواند موجد شرایطی باشد که در آن گروههای تروریستی مانند القاعده می‌توانند رشد نموده و حرکت کنند. دولتهای سرکوبگر و فاسد نارضایتی را ترویج داده و به رشد تروریسم کمک می‌کنند.

اگر چه می‌توان گفت رسانه‌های مطبوعاتی و مکتوبات در کشورهای غربی نتوانسته‌اند ارایه کننده یک تحلیل جامع و کامل باشند اما هر کدام از آنها می‌توانند به نوعی در شکل‌گیری فکر و سیاست‌گذاری موثر باشند. به عبارت دیگر به جای تکیه نمودن صرف به یکی از این رهیافتها، ترکیب و ارتباط متغیرها می‌تواند بهتر توضیح دهنده خشونتها علیه غرب باشد. ترکیب مناسب عوامل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و جمعیتی و مذهبی و تاریخی در شرایط زمانی و مکانی مختلف یکی از مهمترین کارهای علمی باقیمانده برای مطالعه‌کنندگان، نویسندگان و دانشگامیان است.

بنظر می‌رسد که بروز خشونتها علیه غرب یک جنایت عمومی یا یک خشونت اتفاقی نیست بلکه حرکتی از پیش طراحی شده و دارای اهداف سیاسی، اقتصادی و مذهبی است که می‌تواند با توجه به مولفه‌های ژئوپلیتیک به دلایل متعددی مانند تغییر

رژیم سیاسی، پایان دادن به یک اشغال، نیل به یک تفسیر مشخص از دیدگاه جهانی و یا مقاومت در مقابل نفوذ سیاسی، فرهنگی و مذهبی بیگانگان صورت پذیرد.

در حالیکه هیچ فرمول برای از بین بردن این خشونتها وجود ندارد باید گفت یکی از مهمترین متغیرهایی که در مطالعات ژئوپلیتیک شایسته امعان نظر است این است که گروههای کوچکتری از مردم، با اهمیت بسیار اندک اجتماعی و سیاسی می‌توانند خشونت‌های گسترده با تاثیرات زیاد را از خود بروز دهند. بدین ترتیب بروز این خشونت‌ها مسئله‌ای نیست که حل نهایی داشته باشد بلکه تهدیدی است که با توجه به شرایط نو متحول می‌شود. اتخاذ هر راهبرد و راهکاری در مواجهه با آنها مستلزم آشنایی با دیدگاه بازیگران مؤثر در ارتباط با آنهاست، آنان مسایل را چگونه می‌بینند و چه راه‌حلهایی را توصیه می‌نمایند. خشونت‌های رخ داده، رفتاری هستند که اصولاً توسط بازیگران غیر دولتی و آنانی که حاکمیت‌های سیاسی موجود را مشروع نمی‌بینند اتخاذ می‌شود. نوعی از رفتار سیاسی چند وجهی و پیچیده هستند که در عرصه چند مرکزی، واگرا و چندبعدی بین‌المللی رخ می‌دهند. به نظر می‌رسد برداشت سیاسی از این نوع خشونت‌ها آنقدر گسترده است که می‌تواند اهداف ایدئولوژیک یا مذهبی را تحت پوشش قرار دهد.

منابع و ماخذ:

۱. Acharya, A.(۲۰۰۲), Clash of Civilizations? No, of National Interests and Principles', International Herald Tribune
۲. Achenbach, J.(۲۰۰۱), The Clash, The Washington Post, ۱۶ December.
۳. Afifi, H.(۲۰۰۱), letter to the editor, Egypt Today, ۲۲ October.
<http://www.egypttoday.com/main/fea-eaged.htm>.
۴. Ajami, F. (۲۰۰۱), 'The Sentry's Solitude', Foreign Affairs ۸۰/۶ p.۲.
۵. Beinart, P.(۲۰۰۱), Back to Front. The New Republic.
۶. Berberoglu, B.(۱۹۹۹), Turmoil in the Middle East: Imperialism. War, and Political Instability, Albany, NY: State University of New York Press.

۷. Bergen, P.(۲۰۰۲), Holy war Inc. New York: Touchstone.
۸. Brewer, A.(۱۹۸۰), Marxist Theories of Imperialism: A Critical Survey, London: Routledge and Kegan Paul.
۹. Bouzid, A.(۲۰۰۱), If the CIA Had Butted Out, Los Angeles Times, ۲۱ October.
۱۰. Chomsky, N.(۲۰۰۱), the New War Against Terror, Counterpunch, <http://counterpunch.org>, ۲۴ October.
۱۱. Crosste, B.(۲۰۰۲), 'Annan Says Terrorism's Roots Broader than Poverty', New York Times, ۷ March.
۱۲. Doran, M.(۲۰۰۲), Somebody Else's Civil War, Foreign Affairs ۸۱/۸.
۱۳. Esposito, J.(۱۹۹۴), Political Islam: Beyond the Green Menace, Current History, January.
۱۴. Esposito, J.(۱۹۹۹), The Islamic Threat: Myth or Reality?, ۳rd ed, New York: Oxford University Press.
۱۵. Foden, G.(۲۰۰۱), Blowback Chronicles, The Guardian, ۱۵ September.
۱۶. Fuller, G.E.(۲۰۰۱), 'Muslims Abhor the Double Standard', Los Angeles Times, ۵ October.
۱۷. Furedi, F.(۱۹۹۴) The New Ideology of Imperialism(Boulder, CO: Pluto Press.
۱۸. Freedland, J.(۲۰۰۱) A Socialism of Fools, The Guardian, ۱۷ October.
۱۹. Friedman, T.(۲۰۰۱) Arab States Must Tell it Straight, The Guardian, ۲۲ September.
۲۰. Fritsch, P.(۲۰۰۱) 'With Pakistan's Schools in Tatters, Madrasahs Spawn Young Warriors', The Wall Street Journal, ۲ October.
۲۱. Gunaratna, Rohan (۲۰۰۱) Transnational Threats in the Post-Cold War Era, Jane's Intelligence Review, ۱ January.
۲۲. Hardt M. and A. Negri(۲۰۰۰) Empire, Cambridge, MA: Harvard University Press.
۲۳. Hermann, E.(۱۹۸۲) The Real Terror Network, Boston: South End Press.

بررسی نگرشهای متفاوت درباره حملات ... ۱۱۹

۲۴. Hitchens, C.(۲۰۰۱) Of Sin, the Left, and Islamic Fascism, The Nation, ۲۴ September.

۲۵. Hoffman, B.(۲۰۰۲), 'Terrorism's CEO', interview with Peter Bergen, AtlanticUnbound, <http://www.theatlantic.com/unbound/interviews/int۲۰۰۲-۰۱-۰۹.htm>, ۹January.

۲۶. Hoodbhoy, P.(۲۰۰۲) Policy Forum Online: Muslims and the West After September ۱۱, <http://www.nautilus.org/fora/Special-Policy-Forum/۴۳-Hoodbhoy.html>, ۱۸ December.

۲۷. Hourani, A.(۱۹۹۱) A History of the Arab Peoples Cambridge, MA: Belknap Press.

۲۸. Huntington, S.(۱۹۹۷), The Clash of Civilizations, New York: Touchstone.

۲۹. Idem, Q & A:(۲۰۰۰) A Conversation with Chalmers Johnson, California Monthly ۱۱۱/۱.

۳۰. Jackson, D.(۲۰۰۱), A Call for US to be Fair to Palestinians, Boston Globe, ۲۱ September

۳۱. Johnson, C. (۲۰۰۱) Blowback. The Nation, ۱۵ October.

۳۲. Johnston R.J. et al., (۲۰۰۰), The Dictionary of Human Geography, ۴th ed, Malden, MA: Blackwell.

۳۳. Kamiya, G. (۲۰۰۱) The Bloody Jordan River now Flows through American, Salon, <http://salon.com>, ۱۷ September.

۳۴. Kaplan, R.(۱۹۹۴) The Coming Anarchy, Atlantic Monthly, February.

۳۵. Khashan, H.(۲۰۰۰) Arabs at the Crossroads: Political Identity and Nationalism, Gainesville, FL:University Press of Florida.

۳۶. Klare, M.T.(۲۰۰۱) The Geopolitics of War. The Nation, ۵ November.

۳۷. Krasner, S.(۲۰۰۱) Sovereignty, Foreign Policy, January- February.

۳۸. Levin, A.(۲۰۰۱) Is American Support for Israel to Blame?, The Jerusalem Post, ۲۶ September.

۳۹. Lewis, B.(۲۰۰۲) What Went Wrong? Western Impact and Middle Eastern Response, New York: Oxford University Press.
۴۰. Marquand, R(۲۰۰۱), The Tenets of Terror. Christian Science Monitor, ۱۸ October.
۴۱. Osama bin Laden,(۱۹۹۸) World Islamic Front's Statement Urging Jihad Aainst Jews and Crusaders, al- Quds al Arabi,۲۳ February.
۴۲. Raspberry, W. (۲۰۰۱) Terrorism's Fertile Fields, Washington Post, ۲۱ October,p.۲۱.
۴۳. Rieff, D.(۲۰۰۱) There is No Alternative to War, Salon, <http://salon.com>, ۲۵ September.
۴۴. Rodinson, M.(۱۹۷۳) Israel: A Colonial- Stettler State, New York: Monad Press.
۴۵. Roy, O. interviewed in J. Burns, (۲۰۰۱) One Sheik's Mission: Teach Hatred of the West, New York Times, ۱۷ December.
۴۶. Rushdic, S(۲۰۰۱). Yes This Is about Islam, New York Times, ۲ November.
۴۷. Rubin, Barnett', (۱۹۹۹) Cold War Chat: CNN, ^ Marcg, <http://www.cnn.com/SPCIALS/cold.war/guides/debate/chats/rubin/>.
۴۸. Said, E. (۲۰۰۱) A Vision to Lift the Spirit, Counterpunch, <http://counterpunch.org>, ۲۶ October.
۴۹. Scheer, R. (۲۰۰۱) CIA's Tracks Lead in Disastrous Circle, Los Angeles Times, ۱۷ September.
۵۰. Smith, P. (۲۰۰۲) Transnational Terrorism and the al Qaeda Model: Confronting New Realities, Parameters ۳۲/۲p.۳۴.
۵۱. Stone, A. (۲۰۰۲) In Poll Islamic World Says Arabs Not Involved in ۹/۱۱, USA Today, ۲۷ February.
۵۲. Thayer, C. (۲۰۰۱) Unity in Adversity, Asia Week, ۹ November.
۵۳. Tibi, B. (۱۹۹۸) The Challenge of Fundamentalism: Political Islam and the New World Disorder, Berkeley, CA: University of California Press.

بررسی نگرشهای متفاوت دربارهٔ حملات ... ۱۲۱

۵۴. Yomiuri Shinbun, (۲۰۰۱) Terrorism Seeks to Foment Clash of Civilizations, ۳۰ September.

۵۵. Van Creveld, M. (۱۹۹۱) The Transformation of War, New York: Free Press.

۵۶. Zinn, H.(۲۰۰۱) America's Course, Los Angeles Times, ۲۳ September.